

زندانی نای — گزیده اشعار مسعود سعد — نام کتابی است از استاد محترم و بلندآوازه معاصر، آقای دکتر سیروس شمیسا، که با مهر و نشان «از میراث ادب فارسی» در چهارصد صفحه، با انتخاب و توضیح ایشان، فراهم آمده است. این «گزیده» مشتمل بر مقدمه ممتع و مفصلی (در ۱۵۳ صفحه) و حدود ۱۲۸ صفحه متن، قصاید و قطعات و رباعیات است و در قسمت سوم کتاب، توضیحات و ذکر بعضی مأخذ و فهرست راهنما، آمده است. می توان حدس زد که منظور نویی مؤلف، همان مقدمه است، چه با انتشار فراوان گزیده های اشعار مسعود سعد سلمان در این دو سه دهه اخیر، بسیاری از اشعار و توضیحات چنانکه خواهد آمد، رنگ آشنایی دارد.

برای این بنده که در ده پانزده ساله اخیر، بارها دیوان مسعود سعد را به مطالعه گرفته ام، آشنایی با طرز نگرش و نقد جناب شمیسا، انگیزه اصلی مطالعه زندانی نای در این یکی دو ماه گذشته بود و جای تشکر و سپاس از مرحمت یکی از شاگردان آن استاد است که به لطف او، مطالعه و استفاده این کتاب نصیبم شد.

مقدمه کتاب با مقایسه اشعار مسعود سعد با منظومه «محبوس شیلان» اثر لرد بایرون انگلیسی (۱۸۲۴ — ۱۷۸۸) آغاز می شود. از وقتی که مرحوم مسعود فرزند «منظومه زندانی شیلان» را ترجمه کرد (مجله مهر، اردیبهشت ۱۳۱۳) و همچنین به ترجمه منظومه انگلیسی «در زندان ردینگ» اثر اسکار وایلد (۱۹۰۰ — ۱۸۵۴) پرداخت (مجله مهر فروردین ۱۳۱۳) بعضی از محققان معاصر — ولو مختصر — به مقایسه حبسیه مسعود سعد با یک یا هر دو منظومه این دو شاعر انگلیسی پرداخته اند که می توان به نامهای گرامی

شادروان دکتر زرین کوب در کتاب با کاروان حله و روان شاد دکتر غلامحسین یوسفی در کتاب چشمه روشن و آقای دکتر باستانی پاریزی در کتاب از پاریز تا پاریس اشاره کرد، که البته هیچ یک به گستردگی گزیده آقای دکتر شمیسا نیست. همان گونه که در مقدمه و تعلیقات کتاب، جایجا مورد تأکید قرار داده اند، با نگرش سبک شناسانه به نقد شعر مسعود سعد، پرداخته اند و — به درست — یکی از راههای تصحیح متون را «نقد سبک شناسانه» می دانند، یعنی بررسی هر متن ادبی از سه دیدگاه فکری، ادبی، زبانی. همین جا اشاره کنم که جناب شمیسا، از این سه دیدگاه در این گزیده، بیشتر از منظر ادبی نگرسته اند سپس دیدگاه فکری شاعر را مورد بحث قرار داده و کمتر به سخن شاعر از جهت نقد زبانی عنایت کرده اند. چنانکه در قسمت شرح ابیات (توضیحات) اصطلاحات بدیعی و بیانی چون موازنه، تکرار، تضاد و سجع و تبادر و انواع جناس و اسلوب الحکیم و رد الابداء الی العجز، ردالحشو و الی العروض؛ ردالحشو الی العجز، رد العروض الی العجز و ردالعروض الی الابداء و انواع تشبیه و انواع استعاره و تمثیل را گاه به حد محسوس و خستگی آور، نقل کرده اند.^۱ و شگفتا که این صنایع ادبی آن چنان ذهن و زبان یا قلم استاد را به خود مشغول داشته که گاه چیزی را که هرگز شاعر نگفته و در هیچ نسخه و مأخذ قدیمی نیامده بر شعر مسعود بسته اند. مثلاً در بیت معروف:

هفت سالم بکوفت سو و دهک

پس از آنم سه سال قلعه نای

تنها به دلیل این که مرحوم رشید یاسمی یک بار در مقدمه دیوان مسعود سعد — احتمالاً به نقل از حافظه خویش — به جای فعل «بکوفت»، «بسود» آورده آقای شمیسا در دو قسمت کتاب خویش (ص ۱۴ و ۱۰۸) «بسود» را برگزیده اند و در حاشیه متذکر شده اند «... به جهت هم حروفی [بسود] یا «سو» به نظر من ارجح است.» و عنایت نفرموده اند که رشید یاسمی شاعر بوده

پروژه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

و طبیعتاً به زیبایی کلمات می اندیشیده است. چنانکه در ادامه سخن در بحث رشیدالدین وطواط و اشعار آمده در کتاب حدائق السحر... نیز اشاره خواهد شد.

به هر حال ضرور می نمود که استاد محترم به نقد زبان شاعر، یعنی ترکیبات سخته و نوادر لغات او در این مقدمه، بیشتر می پرداختند. و از ترکیبات زیبا و شیوایی که بر غنای دیوان این شاعر آشنا روی زود آشنا افزوده، نمونه هایی می آوردند.^۲ چه این گونه گزیده ها، همان گونه که در مقدمه گفته اند بیشتر برای تدریس به دانشجویان فراهم آمده و ذکر دسته گل های دماغ پرور نه فقط نوازشگر روح است بلکه به قول سعدی همگان را «بلاغت افزایشد».

ایراد دیگری که بر این گزیده وارد است: عدم نقل مأخذ بسیاری از مطالب است. از استاد بزرگوار می که زمانی در مصاحبه با کیهان فرهنگی، بر امانت داری فرهنگی و ذکر منبع و مأخذ سخن از هر جا و هر کس و تأثیر آن بر نسل جوان دانش پژوه، اصرار دارند، البته انتظار می رود که خود در بیان مطالب — ولو با مختصر اشاره ای در ذیل آن — جانب امانت را فرو نگذارند و اگر راقم این کلمات گاهی به بعضی از آن مأخذ، که حتی در قسمت ذکر مأخذ (آخر کتاب) نام و نشانی ندارند، اشاره می کند، از این بابت است.

۱ — در ص ۱۳، می نویسند: «مسعود سعد در زندان مرنج خبر مرگ پسر خود صالح را شنید و در سه رباعی او را مرثیه گفت». صحیح تر آن بود که می نوشتند: در ۷ رباعی و یا ۸ رباعی. در چاپ دکتر نوریان (رباعی های شماره ۱۲ — ۳۱ — ۵۷ — ۱۵۶ — ۱۸۴ — ۱۸۵ — ۳۳۴) و در چاپ مرحوم یاسمی علاوه بر رباعی های مذکور، رباعی دیگری که با این مصراع آغاز می شود: «صالح، دل اگر به جای جامه بدرم...» نیز آمده و افزوده می شود، مسعود سعد در قطعه ای هم که برای «راشدی» داغ دیده می فرستد به مرگ جگر گوشه خود اشاره می کند. (ص

مسعود تاکی

زندانی نای در بوته نقد

«چو من مهندس دیدی که کرد از سُمجی
بخاری و طنبی، مستراح و کاشانه؟!»
نوشته‌اند: «مستراح برای او حکم بخاری را داشت.»
اضافه می‌شود: اگر بیت چنین معنی‌ای داشت، «از
سُمجی» زاید می‌بود، یعنی هر کدام از این چهار مکان
در فضای تنگ سمج قرار گرفته‌اند. مسعود سعد، در بیت
دوم یک رباعی، این مضمون را تکرار کرده:

.... چون زاغ همه نشست بر شخ دارم

در یک دو گز آبریز و مطبخ دارم

(ص ۲۸۴ زندانی نای)

۳- در ص ۲۳ و ۲۴، می‌نویسند: «مسعود سعد در
این زندان‌ها به جان آمده و از زمین و زمان و شاه و بنده
گلایه داشت و در این باب ابیات صریحی دارد» آن‌گاه
ابیاتی را شاهد مدعای خود آورده‌اند از جمله: در مدح
ثقة الملك طاهر بن علی:

«خویشتن جمله در تو پیوستم

راست گویم همی به حق بنگر

از بزرگی کنون روا داری

که بمیرم چنین به حبس اندر

در شهنشاه عاصیم عاصی

در خداوند کافر کافر

چون امیدم بریده شد ز خلاص

چه نویسم ز حال خود دیگر...»

افزوده می‌شود: لیکن با مراجعه به دیوان شاعر،
روشن می‌شود که حضرت استاد، در نقل شاهد صادق
نبوده‌اند، چه قبل از بیت «در شهنشاه عاصیم... بیت زیر
آمده که استاد نیاورده‌اند.

«گر بدانم که هیچ‌گونه مرا

گنهی مُضمَرست یا مُظْهر»

و روشن است که بی‌نی را که شاهد سخن خویش
آورده‌اند جواب شرط است و یا حذف شرط آن مدعا

ناقص و باطل است.

۴- در ص ۲۱، به استناد دو بیت زیر:

معزول نیست طبع من از نظم اگر چه هست

معزول از نوشتن این گفته‌ها بنان

چون نیست بر قلمدان دست مرا سیل

باری مرا اجازت باشد به دوکدان

نوشته‌اند: «گاهی به جای قلمدان از دوکدان

استفاده می‌کرده است.»

اضافه می‌شود: با این تعبیر جناب استاد، مسعود
سعد، در آن سمج تنگ و تاریک، که در ابیات قبل این
دو بیت شاهد به آن اشاره دارد، دوکدان از کجا می‌آورده؟!
یا در زندان با دوکدان چه می‌کرده است؟! شاعر می‌گوید
در این زندان که قلم و دوات ندارم (در ابیات پیشتر) هر
چند طبعم از سرودن ناتوان نیست اما اجازه و وسیله
نوشتن به من نمی‌دهند. آن‌گاه با طعنه و طنز می‌گوید
چون قلمدان و دوات در اختیارم نمی‌نهد پس دوکدان
به من دهید - با توجه به این نکته که در قدیم رشتن و
با دوکدان سر و کار داشتن، از وظایف زنان به‌ویژه
عجوزان بوده است - چهره طعنه نمایان‌تر می‌شود.

۵- ص ۳۴، بسیار شگفت‌انگیز است که آقای دکتر

شمیسا، در مقایسه حبسیه‌های مسعود سعد با دیگر

شاعران داد سخن می‌دهند و جز «حبسیه‌های خاقانی،

هیچ حبسیه دیگری را هم سنگ حبسیه مسعود سعد

ندیده‌اند». حتی در دنبال سخن، از «حبسیه‌های

احتمالی» استاد مهدی حمیدی که «ندیده و نشنیده‌اند»

بحث می‌کنند. اما هیچ‌گونه اشاره‌ای به حبسیه‌های

ملک الشعراء بهار که به اعتقاد بسیاری از بزرگان ادب،

نزدیک‌ترین شاعر حبسیه سرا به مسعود است حتی از

نظر سبک شعر و چندین قصیده به اقتضای مسعود سعد

سروده هیچ یاد نمی‌کنند!

۶- ص ۲۲، مؤلف محترم کتاب زندانی نای به

استناد چند بیت از جمله این دو بیت:

تا کیم خانه سمج تاریک است

تا کیم جای کوه ویران است

تکیه بر حسن عهد ابوالفتح است

شادی از حفظ و نظم قرآن است

می‌نویسند: «ابوالفتح نامی راوی مسعود سعد است،

گویا با هم در زندان آشنا شده بودند.» اضافه می‌شود:

شاعر می‌گوید: در این عهد غربت - که همه مرا از یاد

برده‌اند و در کنج زندان رهایم کرده‌اند - بر پیمان و عهد

خوب و استوار ابوالفتح تکیه دارم که باز اشعار مرا در

بیرون می‌خواند و مرا به یاد دوستان و آشنایان می‌آورد.

معلوم نیست به استناد کدام دلیلی حدس زده‌اند که گویا

با هم در زندان آشنا شده‌اند!

۷- ص ۴، در حاشیه، نوشته‌اند: «پروین را در شعر

فارسی هم به صورت شش و هم به صورت ستاره

دیده‌اند. ظاهراً بستگی به این داشت که در کدام قسمت

زمین ساکن بوده‌اند، اما پنج کمی غریب است و من در

جای دیگر ندیده‌ام. در دیوان مصحح رشید یاسمی

هفت است.»

افزوده می‌شود: «در کتاب نفائس الفنون (ج ۲

ص ۴۵۳) به صراحت به پنج کوکب اشاره دارد.»^۲

۸- ص ۴۰، در زیر بیت:

«برکران دگر بنات النعش

شد گریزان چو یک رمه ز ظبا»

توضیحی درباره کلمه «ظبا به معنی آهو» آورده‌اند،

سپس با توسل به دامان صنایع «تبادر» و «ایهلام

تناسب» به کلمات متجانس «ظبا» با «ضبا» و «ضباع»

روی آورده‌اند.

یادآوری می‌شود: سال‌ها قبل از تألیف آقای دکتر

شمیسا، وقتی گزیده اشعار مسعود سعد اثر شادروان دکتر

لسان بیرون آمد، آقای دکتر نوریان در نقدی که بر این

گزیده نوشتند درباره این بیت و سه واژه (ظبا، ضبا،

ضباع) توضیحی به کمال نگاشتند که احتمالاً مؤلف

محترم زندانی نای از آن استفاده کرده و بدون اشاره به

مأخذ خود، گذاشته‌اند.^۳

شپوه‌سگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

زندانی نای

سیروس شمیسا

انتشارات سخن، ۱۳۷۵



۲۲



زندانی نای

گزیده اشعار مسعود سعد



انتخاب و توضیح: دکتر سیروس شمیسا

۹- در دیوان مسعود سعد قطعه‌ای هست با این سرآغاز:

بوالفرج شرم نایدت که به جهد

در چنین حبس و بندم افکندی

(ص ۹۱۱)

جناب دکتر شمیسا، این قطعه را در ص ۸۵ گزیده خود آورده‌اند و در حاشیه کتاب درباره مصراع دوم این بیت:

«... وین چنین قوتی تورا است که تو

پارسی را کنی سکاوندی

نوشته‌اند: «پارسی را کنی سکاوندی، ظاهراً یعنی قلب حقیقت می‌کنی، اهل فارس را اهل سکاوند قلمداد می‌کنی. (سکاوند، هم نام یکی از شهرهای خراسان و هم اسم کوهی در سیستان بوده) یا سجاوندی (منقش کردن یا طلا و شنگرف) را که در مورد قرآن به کار می‌برند در مورد فارسی به کار می‌بری (طنز است یعنی چه هنری!) و در ضمن پارسی ایهام دارد به اسم ابونصر پارسی» انتهای.

افزوده می‌شود: اگر حتی سکاوندی در این بیت در معنی سجاوندی باشد - که نیست - چرا باید از مقوله طنز و کنایه به حساب آید؟ وقتی می‌دانیم بسیاری از کتب درباره ایران و سلاطین به آب طلا منقش بوده، مرحوم معین «سجاوندی» را برای هر نوع کتاب آورده نه فقط قرآن کریم.

دیگر، در مصراع نخست همین بیت، صحبت از توانایی و قوت است که با هنر سجاوندی از تباط چندانی ندارد. سکاوند نام ناحیه‌ای در غزنین است و گرمسیر است و در تاریخ بیهقی و المسالک و الممالک استخری^۵ معرفی شده است. آقای دکتر نوریان می‌نویسند: منظور از «پارسی را کنی سکاوندی» این است که در اثر توطئه بوالفرج، بونصر پارسی در قلعه سکاوند، زندانی شده است و این قلعه نیز از قلعه‌های معروف دوره غزنوی است که نامش در تاریخ بیهقی و سایر منابع آمده است.^۶

۱۰- ص ۸۷، به مناسبت بیت:

«رهی نثر تو شاید هزار چون جاحظ

غلام نظم تو زبید هزار چون اخطل»

در حاشیه کتاب با مقایسه چهار بیت (از بیت ۱۶ تا ۲۰) آن قصیده، در چاپ‌های یاسمی و دکتر نوریان اشاره کرده‌اند که: «آشفتگی یا جابه‌جایی مصراع‌ها در چاپ آقای دکتر نوریان پدید آمده» یادآور می‌شود، راقم این کلمات در سال ۱۳۶۶ وقتی بر نشر تازه دیوان مسعود سعد (تصحیح دکتر نوریان) نقدی نوشت، متذکر این نکته شد^۷ که البته جناب دکتر شمیسا به مأخذ خود اشاره‌ای نکرده‌اند.

۱۱- ص ۸۸، نقل قولی از مرحوم دکتر مهدی

حمیدی در مقایسه انوری و مسعود آورده‌اند، که دکتر حمیدی می‌نویسد:

«در اشعار خوب وی (مسعود سعد) نیز آن انسجام و

استحکام قصاید خوب انوری و آن جافتادگی ماهرانه کلمات که هر مصرع را به صورت ردیفی از دندان‌های درخشان و محکم و منظم و مرواریدگون در دهان شعر، تنگ هم به رشته می‌کشد، دیده نمی‌شود و هم از این بابت است که مسعود سعد نسبت به انوری سمتی جز شاگردی چیره‌دست نمی‌تواند داشت.»

و پس از نقل سخن استاد حمیدی شیرازی به ابراز نظر خویش در تأثیر سخن مسعود سعد بر خواننده و مقایسه آن با قصاید انوری پرداخته‌اند که البته سخن‌شان بجاست ولی ناتمام.

اضافه می‌شود: ضمن احترام به نظر آن استاد بزرگوار، حمیدی شیرازی، به استحضار می‌رسد که اگر چاپ منقح و مصححی - نه چاپ مرحوم یاسمی که خود در مقدمه دیوان از آن ابراز ناراضی می‌نماید - در اختیار آن ناقد محترم بود، به احتمال قوی، چنین نظری نمی‌داشتند و مسعود سعد را تا مرتبه شاگرد انوری - که یقیناً بی‌انصافی است - تنزل نمی‌دادند.

در مقایسه اشعار انوری و اغلب اشعار مسعود سعد (به‌ویژه حبسیات که موفق‌ترین اشعار اوست) توجه به این نکته نیز ضروری است که انوری با اکثر قریب به اتفاق قصاید و قطعات مدحیه خویش گدیه می‌کند. اما مسعود سعد، می‌سراید تا جان را از هجوم غم و غصه‌ها به در برد یا به قول خودش «کرده‌ام نظم را معالج جان» و نظم جان افزای را پیوند جان خویش می‌کند. درست همان داستان آهو و سگ شکاری است که آهو گفت: دانی چرا به گرد من نمی‌رسی؟ از آن سبب که من برای نجات جان خود می‌دوم و تو برای رضای صاحب خویش.

۱۲- در بحث «توجه مسعود سعد به شاعران گذشته و معاصر» ص ۹۷ به بعد آقای دکتر شمیسا، استقصای کاملی ننموده‌اند چون این گوینده، گاه به گاه تلمیحات و اشاراتی - بدون ذکر نام سراینده - به شعر شاعران قبل از خود دارد و آن جناب بی‌عنایت از آنها گذشته‌اند مثلاً در ابیات زیر:

تیر تو از عقاب یابد پر

کرکسان را چرا کند مهمان؟

(ص ۵۲۹)

خندنگ تیر تو چون از عقاب یابد پر

چرا که کرکس را دروغا کند مهمان

(ص ۵۴۴)

تلمیحی به این دو بیت معروف فیروز مشرقی (متوفی به سال ۲۸۳ هـ. ق) دارد:

مرغی است خندنگ، ای عجب دیدی

مرغی که شکار او همه جانا

داده پر خویش کرکسش هدیه

تا بچه‌ش را برد به مهمانان^۸

یا بیت:

«همه از دیده خون پیا لاید

بچه رز به خانه دهقان»

(ص ۵۴۰)

که از نظر مضمون و قافیه یادآور قصیده معروف «مادر می» رودکی سمرقندی است.^۹ یا بیت:

«بسان بیژن در مانده‌ام به بند بلا

جهان به من بر تاریک چون چه بیژن»

(ص ۶۰۶)

که این بیت نیز از نظر مضمون و قافیه، بیت معروف منوچهری را فریاد می‌آورد که:

... شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک

چو بیژن در میان چاه او من

ثریا چون منیژه بر سر چاه

دو چشم من بدو چون چشم بیژن^{۱۰}

و نیز این بیت مسعود سعد:

«از عقاب است پر آن تیری

که بدو می‌بیفکنند عقاب»

(ص ۳۸)

و

گله از هیچ‌کس نباید کرد

کز تن ماست آنچه بر تن ماست

(ص ۶۹)

از این شاعر، که یادآور شعر «عقاب مغرور» با مصراع سرآغاز معروف:

«روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست» منسوب

به ناصر خسرو است.^{۱۱}

و مهمتر از همه این موارد، این بیت مسعود سعد است که ریشه در شاهنامه دارد. چه این شاعر، از نخستین کسانی است که از شاهنامه حکیم توس «مختاراتی» فراهم آورده است.

مسعود سعد گوید:

به حرص سُروبی که سود آیدم

زیان کرده گوش همچون خری

(ص ۷۱۱)

که تلمیحی به این داستان فردوسی دارد:

بر این بر یکی داستان زد کسی

کجا بهره بودش ز دانش بسی

که خر شد که خواهد زگاوان سُرو

به یکبار گم کرد گوش از دو سو

۱۳- ص ۱۰۳، آقای دکتر شمیسا، در بخش دوم

کتاب زندانی نای می‌نویسند: «هنوز ابهامات چندی در زندگی مسعود سعد باقی است که از همه مهمتر چگونگی محبوس شدن او و تعداد زندان‌ها و عدد سال‌های زندان اوست. چنان که بر اهل فضل روشن خواهد شد اینجانب [دکتر شمیسا] در عین استفاده از مقدمه مرحوم رشید یاسمی بر دیوان مسعود سعد، نکات و مسائل نوینی را هم مطرح کرده‌ام.»

و بار دیگر در ص ۱۰۷ کتاب خویش آورده‌اند:

«... همه محققان به تبع نظامی عروضی نوشته‌اند

که به سلطان ابراهیم رساندند که پسرش بر آن است تا

به عراق نزد ملک‌شاه سلجوقی برود، لذا سیف‌الدوله محمود در سال ۴۸۰ به دستور پدر زندانی شد و همراهان او از جمله مسعود را هم گرفتند اما به نظر من [دکتر شمیسا] جز این است.

اضافه می‌شود: «در تابستان ۱۳۷۲ - سه سال قبل از انتشار کتاب زندانی‌های، مقاله‌ای در هفده صفحه - در فصل‌نامه هستی با عنوان «مسعود سعد و گناه آزادی» به قلم آقای دکتر نوریان درآمد که - جز در یک مورد - همه موارد مطروحه آن دو مطابقت دارد. با این تفاوت، که در مقاله آقای دکتر نوریان از سرآغاز آشنایی مسعود سعد با سیف‌الدوله محمود غزنوی و اشتباه نظامی عروسی سمرقندی در نقل مطالب مربوطه به مسعود سعد تا گرفتاری‌های او در زندان‌های «دهک» و «سو» و «نای» بر اثر حسد حاسدان و کوتاه فکری سیف‌الدوله محمود و سلطان ابراهیم غزنوی در حق و مرتبت او همه به کمال و به صورت منظم تاریخی مورد شرح و تحقیق قرار گرفته است، اما آنچه در کتاب زندانی‌های نای آمده، همان مطالب است. جز آن که پریشان شده و در پس عنوانهای مختلف و نکات فرعی کم‌رنگ و گاه تکراری نمایانده شده است. اما آن یک مورد اختلاف دو نوشته، آقای دکتر نوریان آزادی شاعر را گناه او دانسته‌اند و آقای دکتر شمیسا «فضولی» شاعر را، و نهایتاً این که نه «مسائل نوینی» در نوشته آقای دکتر شمیسا آمده و نه «نظر» خاصی از ایشان است.

۱۴ - «گناه فضولی»:

مؤلف محترم زندانی‌های، به تکرار (در صفحات ۱۱۱ - ۱۱۸ - ۱۴۴ - ۱۴۹ - ۳۴۴ - ۳۴۹ - ۳۸۳ کتاب) مهمترین گناه مسعود سعد و عامل گرفتاری‌های او را به ویژه در زندان «مرنج»، «فضولی» شاعر دانسته‌اند. اضافه می‌شود: احتمالاً، استاد شمیسا اصطلاح «فضولی یا فضول بودن» را از این داستان تاریخ بیهقی وام گرفته‌اند.^{۱۲} و «امیر رضی‌الله عنه (سلطان محمود غزنوی) بر مسعود رازی خشم گرفت و فرمود تا او را به هندوستان فرستادند که گفتند او قصیده‌ای گفته است و سلطان را در آن نصیحت‌ها کرد و در آن، این دو بیت بود: مخالفان تو موران بدند مار شدند

برار زود ز موران مار گشته دمار
مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر
که ازدها شود از روزگار یابد مار
این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد، هر چند فضول بود و شعرا را یا ملوکان این نرسد.»^{۱۳}

افزوده می‌شود: «صرف‌نظر از تفاوت معنایی «فضولی» با «فضول» در زبانهای عربی و فارسی باید هر لغتی در قاب و قالب نوشته و زمان خود معنی شود. اتفاقاً در دو شعر آمده در این گزیده که مخاطب آنها مسعود سعد است، این دو واژه به کار رفته است:

الف : عثمان مختاری، در شعری در مدح مسعود سعد گفته:

... طبعم چو بهار است و من همیشه

بی‌برگ‌تر از شاخ در زمستان
بیرون نتواند شد ز حد قسمت

شوگرد فضولی مگرد عثمان....
(ص ۱۴۲ همین گزیده)

ب : خواجه عمید حسن در شعر ملامت‌آمیزی که در طعن مسعود سعد سروده می‌گوید:

... می‌بجوشد که بر فضول و محال
هیچش از مهتران عطایت نیست

ای کت اندر فضول و خیره سری
هیچ‌گونه حدی و غایت نیست

(ص ۱۵۰ همین گزیده)
و جناب شمیسا، دو بیت از مسعود سعد که واژه

فضولی در آن آمده، آورده‌اند و جالب توجه آن که فضولی را در معنی عامیانه و امروزی آن (= دخالت بی‌جا) معنی کرده‌اند چون نوشته‌اند: «[مسعود سعد] دلیل حبس خود را حاکم بودن چالندر و فضولی در امر سیاست و مملکت ذکر کرده است:

چو بنگریم همیدون پس از قضای خدا

بلای ما همه قزدار بود و چالندر
من و تو هر دو فضولی شدیم و چرخ از بیخ

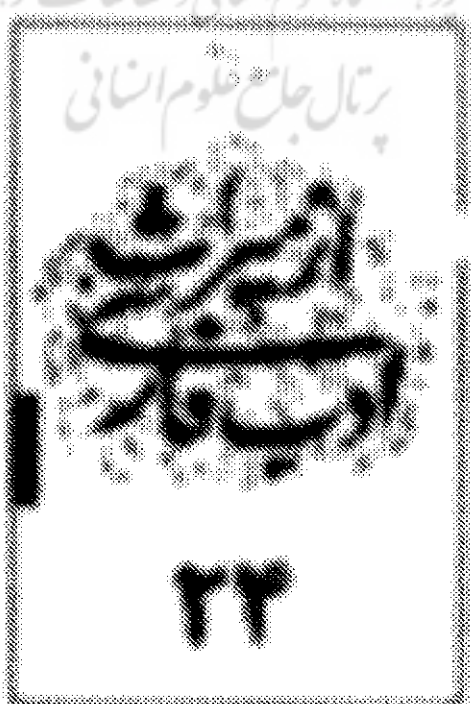
بکنندمان و سزاوار بود و اندر خور
(ص ۱۱۸)

و روشن است که در تمام ابیات این شاعران «فضولی» در معنی «افزون طلب و زیاده خواه در امور مادی» است نه دخالت در امر سیاست و مملکت.

و دیگر این که در ابیاتی دیگر از همین قصیده مطول، که جناب دکتر شمیسا دو بیت آن را آورده‌اند شاعر، «گناه فضولی» خود و محمد خطیبی (مخاطب شعر) را با کنایه تعریف کرده است، به دنبال دو بیت مذکور، می‌گوید:

چون اهل کوشش بودیم و بابت پیکار

هی چه بستیم از بهر کارزار کمر؟



بدان که ما را در نظم دست نیک افتاد
ز خود به جنگ چرا ساختیم رستم زر؟

دو اهل فضل و دو آزاده و دو ممتحنیم
دو خیره رأی و دو خیره سر و دو خیره بصر^{۱۴}

یعنی هنرنمایی ما در جنگ قزدار (= قصدار) و چالندر و بال ما آمد. ما که اهل فضل و ادب بودیم در پیش نظر تنگ حاسدان که گاوریش (بیت ۴۶ همان قصیده) پسندند و مردانگی‌ها را تاب دیدن نیارند، چرا کمر به رزم بستیم؟ مسعود سعد در رباعی‌ای، به این هنر رزم خود در جنگ چالندر اشاره دارد:

از بخشش دست من ز سیم و زر پرس
وز خوی خوشم ز مشک و از عنبر پرس

وز قوت بازوی من از خنجر پرس
وز هیبت من ز راه چالندر پرس^{۱۵}

چه بر اثر همین پهلوانی‌های شاعر بوده که از جانب بونصر پارسی به حکومت چالندر می‌رسد. حال، آیا فضولی مراد شاعر در معنی همان بی‌پروایی و گستاخی است یا قبول حکومت، هر دو قابل توجیه است اما نه معنی امروزی آن که مؤلف محترم این همه بر آن اصرار ورزیده‌اند. نکته آخر این که: مسعود سعد پس از حکومت چالندر با منصوب شدن بونصر پارسی بار دیگر گرفتار زندان مرنج می‌شود که این قصیده یادگار آن ایام پررنج اوست. شاعر، در یکی از ابیات به گونه پوشیده، از آن که مایه تضریب و حبس و دردرس او شده وصفی کوتاه می‌کند که او هم اهل رزم بوده و دشمن فضل و دانش شاعر.

بدان یقین که نه مردست خصم دانش من
اگر چه پوشد در جنگ جوشن و مغفر^{۱۶}

۱۵ - ص ۱۰۹، مصراع دوم بیت:
«مرمر آن چنان همی داری

که به من بر حسد برند اعدا»
را که در تصحیح دکتر نوریان به همین صورت است:

پسندیده‌اند و چاپ مرحوم رشید یاسمی را که به گونه «که ز من هم حسد برند اعدا» رجحان نهاده‌اند و در متن کتاب خود آورده‌اند و صورت مصحح دکتر نوریان را در حاشیه. اما جناب شمیسا اگر بیشتر توجه می‌فرمودند یقیناً درمی‌یافتند که اولاً حسد بردن، با حروف اضافه «بر» یا «به» همراه است نه حرف «از»، گذشته از آن که، با انتخاب صورت متن یاسمی، هم از فصاحت بیت کاسته‌اند هم از سبک و بافت شعر مسعود دور شده‌اند.

۱۶ - ص ۱۲۷، به نقل از کتاب حدائق السحر رشید و طواط، هشت بیت از اشعار عربی مسعود سعد را آورده‌اند و متذکر شده‌اند که در دیوان مسعود این ابیات مندرج نیست.

افزوده می‌شود: شاید مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر اولین کسی است که در زیر نام «مسعود سعد سلمان لاهوری» این هشت بیت عربی را با تذکار صنایع بدیعی آن آورده ولی مأخذ سخن استاد فروزانفر کتاب سبحة المرجان بوده نه حدائق السحر. بدین سبب در دو

کتابخانه دیجیتال فلسفه / اسفند ۷۹ / فروردین ۸۰

بیت منقول رشید وطواط و مؤلف سحرة المرحان از این شاعر، در دو سه کلمه اندک تفاوتی هست.

در کتاب حدائق السحر و طبعا و تبعاً در کتاب زندانی نای این بیت مسعود سعد، به صورت زیر آمده:

«ثِقُّ بِالْحُسَامِ فَعَهْدُهُ مِيمُون

أبدأ و قلِّ لِلنَّصْرِ كُنْ فَيَكُونُ»

لیکن آنچه استاد فروزانفر آورده‌اند:

«ثِقُّ بِالْحَسَابِ فَعَهْدُهُ مِيمُون

وَأَرْكَبُ وَ قُلِّ لِلنَّصْرِ كُنْ فَيَكُونُ»^{۱۷}

۱۷- ص ۱۲۶، آقای شمیسا می‌نویسند:

«مسعود سعد به سبب شهرت بسیار در شاعری، ظاهراً در زندان در کار شعر و شاعری آزاد بوده است، اشعار دیگران به او می‌رسیده (لابد در قبال پولی که به دزبان می‌داده است) و اشعار خود او از زندان بیرون می‌رفته است.» انتهى.

به باور راقم این کلمات، آزادی شاعر را در کار شعر و شاعری، گذشته از شهرت وی باید نخست از منظر حرمت و بزرگی او به سبب تقرب به حاکمان زمانه نگریم و نیز در حمایت مالی و معنوی بزرگان صاحب قدرت از وی دانست، همان‌هایی که گاه به گاه ذکر خیرشان را در مطاوی اشعار خود آورده و از همه مهمتر به بیسوادی و بی‌اطلاعی دزبانان او توجه کرد. چه گمان ندارم هیچ دزبانی در گذشته و حال، حاضر شود پولی از شاعری بگیرد و او در وصفش بسراید: «خوکی است کربه روی دزبانم»

۱۸- ص ۱۴۳، می‌نویسند:

«مسعود سعد مرد متعینی بوده است، زمانی که در زندان بود از خانه خود که سه حمام داشت چنین یاد می‌کند: گرمای سه داشتم به لاهور

وین نزد همه کسی عیان است...»
می‌افزاییم: شاعر گفته، سه گرمایه به شهر لاهور داشتم نه در خانه، ثانیاً اگر در خانه خود سه گرمایه داشته چه گونه این موضوع نزد همه کسی عیان بوده است؟!
۱۹- در قسمت نقل قضای بعضی کلمات ابیات را به گونه دیگر آورده‌اند که همه را نمی‌توان از مقوله غلط مطبعی شمرد. مثل:

الف: ص ۱۶۴ مصراع «نزد من آر بوی از آن لب» که صحیح آن: «نزد من آر بوسه از آن لب»

ب: ص ۱۶۹ مصراع «بر تن از آب دیده توفانیست» که صحیح آن: «بر تن از آب دیده طوفانیست»

متأسفانه این غلط مصطلح (توفان به جای طوفان) در دیوان مصحح دکتر نوریان هم راه یافته.

ج: ص ۱۷۱، مصراع «سخن فضل را چو میزانست» که صحیح آن: «سخن فضل را چو میزانست»

د: ص ۱۷۸ در بیت

«از روی عزیزی است بسته باز

وز خاری باشد گشاده خاد»

که روشن است «خاری» باید به صورت «خواری» باشد، این مورد هم احتمالاً از دیوان مسعود سعد به این

کتاب راه یافته است.

ه: ص ۱۴۸ مصراع «از همه کارها که در کین است» که صحیح آن «از همه کارها که در کتب است» احتمالاً غلط مطبعی است.

۲۰- از آن سبب که هر سطر نوشته اساتید ادب ما، سند صحت و سلامت سخن برای مبتدیان شعر و ادب امروز خواهد بود، ای کاش، بعضی از این بزرگواران به وقت نوشتن، در انتخاب کلمه و ادای مطلب، دقت نظر بیشتر و بهتری مبذول می‌داشتند. مثلاً جناب استاد در صفحه ۱۵۳ زندانی نای می‌نویسند:

«من بشخصه با مسعود روزگار خوشی داشتم...» که روشن است «بشخصه» قید تأکیدی است که باید با ضمیر سوم شخص (او) همراه باشد، آیا ذهن استاد با این شعر شاملو خوگر شده که:

«حال آن که من بشخصه / زمانی همراه با شعر خویش / همدوش شن چووی کره‌ئی جنگ کرده‌ام.»^{۱۸} و متوجه اشتباه او نشده‌اند؟

۲۱- ص ۲۹۱، در معنی مصراع «چون نای بی‌نوایم از این نای بینوا» نوشته‌اند: نای بی‌نوا: نی بی‌صدا و نای بینوا: زندان مفلوک نای است...»

افزوده می‌شود: «مفلوک» در لغت بدبخت و تهیدست است، از آن جایی که این صفت برای انسان یا هر چیزی که صفت انسانی گرفته باشد، کاربرد دارد، بهتر بود به جای آن «زندان خالی از توشه» به کار می‌رفت. هرچند متوجه هستیم که نیت و اصرار استاد شمیسا - چون قبلاً در ص ۵۴ و ۵۵ زندانی نای را با این صفت نامیده‌اند - از کاربرد این واژه، تداعی بلندی و سر به فلک کشیده بودن زندان نای (= تبارد) بوده، اما به کارگیری واژه نه‌چندان فصیح و زیبایی که حتی یکبار در شعر شاعر به کار ترفنه، نازیباست.

۲۲- ص ۲۹۳، با توجه به بیت:

«انده چرا برم چو تحمل بیایدم

روی از که بایدم که کسی نیست آشنا»
واژه «روی» را، یک بار در معنی «جانب‌داری و حمایت» گرفته‌اند و دگر بار در معنی «شرم و حیا».

افزوده می‌شود: مسعود سعد، مفهوم این بیت را در جایی دیگر آورده:

کس مرا نشناسد و بیگانه رویم نزد خلق

زان که در گیتی ز بی‌جنسی ندارم آشنا

(ص ۸۲۲)

در مقایسه دو بیت بالا، در برابر «بیگانه رو»، «آشنا روی» می‌نشیند، پس «روی» در معنی «دیدار، انتظار ملاقات» است و مفهوم کلی بیت، بر تنهایی و غربت شاعر دلالت دارد.

۲۳- ص ۲۹۴، در توضیح مصراع «گشت ازدهای جان من این ازدهای چرخ» نوشته‌اند: «چرخ به لحاظ

هفت فلک به ازدهای هفت سر مانند شده است.»

افزوده می‌شود: ازدهای چرخ: صورت فلکی شمالی، است. (فرهنگ اصطلاحات نجومی) پس صحبت از

هفت فلک و تشبیه نیست، بلکه می‌توان آن را (مجازاً) آسمان، چرخ کج مدار، معنی کرد.

۲۴- ص ۲۹۶، با توجه به بیت:

«گر بر سرم بگردد چون آسیا فلک

از جای خود نجنیم چون قطب آسیا»

نوشته‌اند: «قطب آسیا: دسته آسیا»

این معنی صحیح نیست، چون قطب آسیا در لغت: «میلۀ آهنین میان دو سنگ آسیاست که سنگ زیرین برگرد آن می‌چرخد و اگر در اندیشه استاد، آسیاهای کوچک دستی بوده، که به کمک دسته‌ای سنگ زیرین می‌چرخد، مسلم است که آن منظور شاعر نیست، چون می‌گوید: «از جای خود نجنیم»

۲۵- ص ۳۰۰، بیت:

«تا دولت است و نعمت با بخت تو به هم

از لپو و از نشاط زمانی مشو جدا»

را بیت شریطه قصیده دانسته‌اند.

اما اگر بیشتر عنایت می‌فرمودند، متوجه می‌شدند که اولاً بیت، نصیحت است و به دعا نمی‌پیوندد. پس شریطه نیست. ثانیاً در پنج بیت بعد شریطه آمده است.

۲۶- ص ۳۰۲، در برابر واژه «صاحب» نوشته‌اند:

«ممدوح شاعر ابوالمؤید منصورین...»

این توضیح وقتی صحیح است که این «لقب» مخصوص یک نفر باشد. درحالی که می‌دانیم در عهد غزنوی «صاحب» به طور مطلق از باب احترام به خلیفه و وزیر و حاکم اطلاق می‌شده است.^{۱۹} پس اگر می‌نوشتند «وزیر» و منظور... درست تر می‌بود.

در ضمن در سطر اول همین صفحه، لغزش قلمی صورت گرفته و آن: «شفق سحری» است که باید «فلق سحری» (= سرخی آسمان قبل از طلوع خورشید) می‌نوشتند.

۲۷- ص ۳۰۴، در برابر واژه «نیستی» نوشته‌اند: «فقر،

مصیبت بود پیری و نیستی (سعدی)»

افزوده می‌شود: مصراع شاهد، یعنی «مصیبت بود...» در امثال و حکم دهخدا به فردوسی منسوب است.^{۲۰} اما نه از سعدی است و نه از فردوسی، بلکه صورت محرف این بیت نظامی است:^{۲۱}

«مخور جمله، ترسم که دیر ایستی

به پیرانه سر بد بود نیستی»

۲۸- ص ۳۰۵، با توجه به مصراع «دلیم از نیستی چو ترسانی است» توضیحی مربوط به مختصات فارسی

کهن، در زیر «چو ترسانی» آورده‌اند که از افادات مرحوم مجتبی مینوی است، با همین بیت شاهد مسعود سعد، ولی متأسفانه جناب شمیسا، به مأخذ خود اشاره نکرده‌اند.^{۲۲}

۲۹- ص ۳۰۶، در معنی بیت:

موی چون تاب خورده زوبینی است

مژه چون آب داده پیکانی است

نوشته‌اند: «موی کثیف و ژولیده را به زوبین دو شاخی که تاب داده (پیچیده) شده باشد تشبیه کرده

است، آبداده، محکم و سفت...

افزوده می‌شود: مسعود سعد در جای دیگری مضمون بیت بالا را به گونه زیر بیان کرده:

موی بر فرق گویم تیغ است

مژه بر دیده گویم نیش است

(ص ۷۵۵)

با توجه به بیت مذکور و دقت در معانی دیگر «تاب خورده (حرارت یافته)» و «آبداده (= آب‌دیده امروزی)» و ارتباط این دو کلمه با هم دیگر، این معنی به ذهن می‌رسد: «موی‌ها چون زوبینی که حرارت دیده باشد و سخت شده بر گردن و سرم راست ایستاده» درباره همین موی کثیف و سخت شده خود در قطعه‌ای گفته است:

بر تارک و گوش و گردن من

گویی نم‌د تر گران است

(ص ۸۲۲)

۳۰- ص ۳۰۷، درباره بیت:

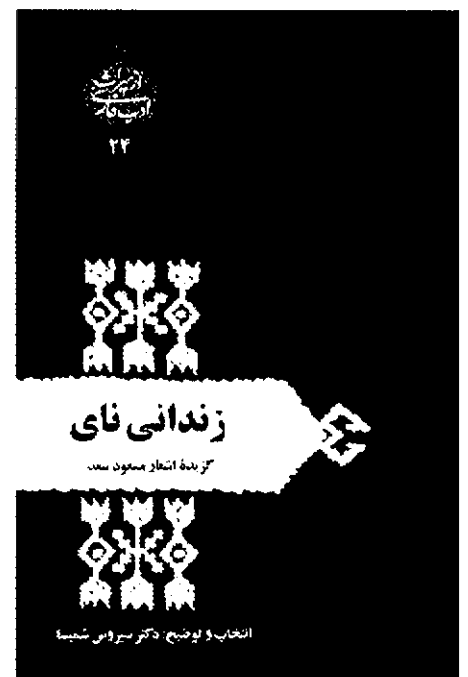
«لعبتانی که ذهن من زاده‌ست

لهو را از جمال کاشانی است»

نوشته‌اند: «کاشان: از شهرهای حسن خیز ماوراءالنهر، نزدیک اخیسکت، و هرکجا در شعر فارسی سخن از لعبت کاشانی است مراد آنجاست.»

افزوده می‌شود: با مراجعه به مآخذ بسیار، جایی ندیدم که به حسن خیزی کاسان یا کاشان شمال اخیسکت اشاره شده باشد. آن شهر کوچک قدیمی به صورت کاسان و قاشان و کاشان در (فرهنگ معین، اعلام)، (آندراج)، کتاب (خراسان بزرگ) و حتی دیوان سوزنی سمرقندی یاد شده است ولی بعید می‌نماید شهرکی که حتی شهرت اخیسکت را نداشته و نیافته، چنان حسن خیز باشد که حکم کلی صادر شود: «هرکجا در شعر فارسی سخن از لعبت کاشانی است، مراد آنجاست.»

ثانیاً، مرحوم معین، کاشان را در معنی کاشانه و خانه معنی کرده‌اند با این بیت شاهد از مسعود سعد.



«بسته پیشت کمر دو پیکروار

بت مشکوی و لعبت کاشان»

ثالثاً به استاد بیت دیگری از همین شاعر، صاحب

این قلم حدس می‌زند کاشان باید در معنی اتاق پرنقش

و نگار و جایگاه عروسک و تندیس زیبا باشد. اما آن

بیت:

بسان کاشان، بیرنگ خامه نقاش

چگونه گشت همه باغ پر نگارستان

(ص ۵۴۲)

۳۱- ص ۳۱۰، در معنی بیت:

«این عقل در یقین زمانه گمان نداشت

کز عقل راز خویش زمانه نمان نداشت»

نوشته‌اند: «عقل من جزو امور حتمی روزگار هرگز

گمان نمی‌کرد که زمانه راز خود را از عقل نمان ندارد. [!؟]

یعنی عقل من راز روزگار را برخلاف انتظار دریافته

است.» انتهی .

افزوده می‌شود: بیت مورد بحث بسیار روشنتر از این

معنی مبهم و ناصواب است.

مصراع اول مقایسه شود با این بیت دیگر شاعر:

«چو بود خواهد خود بودنی یقین دارم

که هیچ فایده از حزم و از حذر نبود»

(ص ۸۵۷ دیوان)

ثانیاً معنی «برخلاف انتظار» از کدام قسمت شعر

دریافت می‌شود؟

۳۲- ص ۳۱۴، در معنی بیت:

«چون بیفاسایدم چو مار، غمی

بر دل من چو مار بگمارد»

نوشته‌اند: «افساییدن: افسون کردن، جادو کردن

(مار با نگاه خود افسون می‌کند)».

اضافه می‌شود: با توضیحی که داخل کمانک

(پرانتز) آورده‌اند چنین می‌نماید که [فلک] چون مار، مرا

افسون می‌کند! و این معنی نادرست است، چون اولاً

فاعل «بیفاسایدم» فلک است که در دو بیت قبل آمده و

«دنیا» نیست که شخص را افسون و جادو کند و در ثانی،

مثل این که در باور مردم، مارگیر، مار را افسون و جادو

می‌کند.

۳۳- ص ۳۱۶، با توجه به بیت:

«نقاب شرم چو لاله ز روی بردارند

چو ماه و مهر، سر و روی در نقاب کنند»

می‌نویسند: «چو ماه و مهر: در وقت سحر نه ماه

است و نه مهر و برداشتن نقاب شرم بلا مانع است!»

قبل از این توضیح هم آورده‌اند که: «نقاب شرم

برای لاله، گلبرگ‌های سرخ است که در سحر باز

می‌شود.»

اضافه می‌شود: چرا جناب شمیسا، در معنی این

شعر، تکیه بر سحر کرده‌اند در حالی که شاعر در بیت

پیش از «شب دیرنده»، «شب ظلمانی دیریا» سخن

گفته، در ثانی در وقت سحر مهر (خورشید) نیست اما

ممکن است «ماه» وجود داشته باشد. ثالثاً تأکید کردن بر

این که «گلبرگ‌های سرخ هنگام سحر شکوفا می‌شوند»

که نکته دقیق و صحیحی نیست. سخن آخر این که

شاعر مضمون بیت بالا را با تغییر «نرگس» به جای

«لاله» این‌گونه گفته است:

دو چشم روشن بگشاد نرگس، از شرمش

به ابر تاری بریست آفتاب نقاب

(ص ۳۵)

۳۴- ص ۳۲۰، درباره بیت:

«روا بود که ز من دشمنان ببندیشند

حذر ز آتش نر بهر التهاب کنند»

نوشته‌اند: «آتش تر: آتش هیزم تر که چون خشک

شود ناگهان شعله می‌کشد.» [کذا] توضیح شگفتی است!

هیزم تر که خشک شود یعنی هیزم خشک، پس آتش

تر، یعنی چه؟!

اما شگفت‌انگیزتر این که آقای دکتر شمیسا اگر بر

زیر کلمه‌ای فقط یک نقطه کم یا زیاد شود - مثلاً

«حاجبان» تبدیل به «حاجیان» شود (در چاپ‌های

آقایان یاسمی و نوریان) - حمل بر غلط چاپی نمی‌کنند

و حتی در فهرست کتاب خود «سرفصلی» برای آن

منظور می‌دارند اما هرگز تردید به خود راه نمی‌دهند که

ممکن است، آتش تر، یک غلط چاپی باشد که در

چاپخانه از نزدیک شدن حرف «ن» و «ز» = نر، پدید

آمده و تر، خوانده شده، تا هم معنی و سؤالی خواندن آن،

هم قاعده عروضی عرصه افاده گزیده‌پردازان باشد.

۳۵- ص ۳۲۱، با توجه به بیت:

«دو چشم من رخ من زرد دید نتوانست

از آن به خون دل آن را همی بیالاید»

به نقل داستان حلاج و بریده شدن دستش، از کتاب

تذکره الاولیاء عطار پرداخته‌اند و این که حلاج خون دو

دست خویش در روی مالید و گفتی این نکته که «خون

بسیار از من برقت و دانم که رویم زرد شده باشد شما

پندارید که زردی من از ترس است، خون در روی مالیدم

تا در چشم شما سرخ روی باشم»... الخ.

افزوده می‌شود: اگر نیازی به ذکر این داستان بود،

مناسب‌تر چنین می‌نمود که به نقل آن: درباره «بابک

خرم دین» از کتاب سیاست نامه^{۲۴} خواجه نظام‌الملک

می‌پرداختند، چه این کتاب اقدام از تذکره الاولیاء است و

به زمان مسعود سعد نزدیک، و احتمالاً عطار با تغییر

شخصیت داستان، از سیاست‌نامه، استفاده کرده است.

استاد زرین‌کوب هم، این داستان را در ذیل احوال بابک

آورده‌اند.^{۲۵}

۳۶- ص ۳۲۲، با توجه به بیت:

«لقب نهادم از این روی فضل را محنت

مگر که فضل من از من زمانه برآید»

با توجه به بیت پیشین آن، آقای شمیسا، معتقدند

که قافیه صحیح بیت، باید «نریاید» باشد نه «برآید».

این نکته را قبلاً در ص ۶۳ کتاب خویش نیز آورده‌اند،

«هرچند در هیچ نسخه‌ای» «نریاید» نیامده.

افزوده می‌شود: اگر جناب مؤلف، موضوع فضل و هنر

را از منظر شاعر مورد تحقیق قرار می‌دادند، روشن می‌شد که مسعود سعد بارها داشتن فضل و هنر را مایه عذاب و گرفتاری خود می‌داند، فقط ابیاتی را که در همین کتاب ایشان «زندانی نای» در باب این موضوع آمده شاهد سخن می‌آورم، آیا این تکرار مضمون، دلیل صحت «برپاید» نیست؟

الف: شاعر به فرزند خود پیام می‌دهد:
... چو حال فضل بدیدم که چیست بگزیدم
ز کار، پیشه جولاگی ز بهر پسر

بدو نوشتم و پیغام دادم و گفتم
که ای «سعادت» در فضل هیچ رنج مبر
اگر سعادت خواهی چو نام خویش همی
به سوی نقص گرای و طریق چهل پسر...
نصیحت پدرانه ز من نکو بشنو
مگردگرد هنر هیچ که آفت است هنر
(ص ۱۴۴)

ب: کاش من جمله عیب داشتمی
چون بلا هست جمله از هنرم
(ص ۲۰۶)
ج: مسعود سعد، دشمن فضل است روزگار
این روزگار شیفته را فضل کم نمای
(ص ۲۴۹)

۳۷- ص ۳۲۲، در معنی بیت:
«تم ز بار بلا زان همیشه ترسان است
که گاهگاهی چون عندلیب بسراید»
نوشته‌اند: «وجودم بدان سبب از بار بلا (قفس
زندان) همواره در بیم است که من هم مانند بلبل
(شاعرم) و هر آینه بیم آن است که بلبل را در قفس
اسیر کنند.»

افزوده می‌شود: شاعری که در زندان است چگونه
بیم آن دارد که او را چون بلبل در قفس زندان، اسیر
کنند؟! در صورتی که او می‌گوید: وجودم از آن سبب
همیشه بیمناک بلایی تازه است که گاهگاهی چون
عندلیب نغمه‌سرایی کرده، به قول مولوی «دشمن
طاووس آمد پر او» یا به گفته شهریار:

پیداست از گلاب سرشکم که من چو گل
یک روز خنده کردم و عمری گریستم
۳۸- ص ۳۲۳، با توجه به بیت:

«رهی چو تیغ کشیده، کشیده و تابان
اثر ز سم ستوران بر او به جای گهر»
به بیان صنایع ادبی آن پرداخته‌اند و در برابر کلمه
گهر نوشته‌اند: «شمشیر باید مرضع باشد.»

افزوده می‌شود: این توضیح کامل نیست، چه:
«تیغ» با توجه به کلمه «تابان» و «گهر» جوهر
شمشیر و درخشندگی آن فریاد می‌آید و «راه» با توجه
به کلمه «سم ستوران» و «گهر» راه کشیده و درازی که
گویی از نعل اسبان که در آن افتاده، چون شمشیر مرصع،
جواهر نشان شده است.

۳۹- ص ۳۲۳، در معنی بیت:

«وگر به تیزی گردد بریده چیز از تیغ
از او همی به درازی بریده گشت نظر»
نوشته‌اند: «اگر اشیاء بوسیله تیزی تیغ بریده
می‌شوند، از این تیغ (تیغ کوه) نظرها به سبب درازی
راهش بریده می‌شود.»

افزوده می‌شود: در یک دو بیت پیش شمشیر و راه
به هم تشبیه شده بودند و صحت از تیغ کوه نبود.

۴۰- ص ۳۲۴، در معنی مصراع
«گه اجگر از جگر من چو خون دل گشته» نوشته‌اند:
گاهی ستاره از اندوه (جگر) من، مثل خون دل سرخ
شده بود... که احتمالاً خطای باصره موجب شده که
«اخگر» را در معنی «اختر» بیاورند.

۴۱- ص ۳۲۵، درباره بیت:
«شکوه جاهش گردیده راشدی محسوس
سپهر و انجم بودی از او دخان و شرر»
نوشته‌اند: «در هر دو مصراع به جای فعلان،
مفعولن (تسکین) آمده است اما گوش فقط در مصراع
دوم احساس سکنه می‌کند. لذا نمی‌توان تسکین را
علی‌الاطلاق باعث سکنه دانست.» انتهی.

افزوده می‌شود: این بیت قبل از آن که نیاز به
بحث‌های عروضی این‌گونه داشته باشد به بیان معنی
احتیاج دارد.

۴۲- ص ۳۲۶، در معنی بیت:
«ز بهر روی تو خورشید خواستی که شدی
شعاع ذره‌ش چون نور دیده، حس بصر»
نوشته‌اند: «خورشید برای آن که تو او را بینی آرزو
داشت که نور ذره‌هایش چون نور دیده و حس بینایی
می‌شد. (یعنی قابل رؤیت می‌شد)»
اضافه می‌شود: مگر ممدوح نابینا بوده که نتواند
خورشید را ببیند؟!
ثانیاً به استناد ابیات قبل و بعد این بیت، منظور
شاعر این است که: «خورشید برای آن که بتواند روی تو
را ببیند، آرزو داشت هر ذره شعاعش چو نور دیده، حس
بینایی می‌شد.»

۴۳- ص ۳۳۱، با توجه به مصراع «طبع تو در
زمستان باغی بود خرم نوشته‌اند: «خرم بدون تشدید از
مختصات سبک خراسانی.»

افزوده می‌شود: اقتضای وزن، بیشتر در تلفظ بدون
تشدید این واژه مؤثر بوده است تا ویژگی سبک. چه در
دیوان شاعر، ابیات فراوانی یافت می‌شود که واژه «خرم»
به صورت مشدد به کار رفته، مثلاً:

بالله که نه رنجورم و نه غمگین
بس خرمم و نیک شادمانم
(ص ۴۹۰)

همه احوال جاه تو به نظام
همه ایام عیش تو خرم
(ص ۴۸۳)
و نیز به صفحه ۴۷۷ بیت ۱۳ و نیز در قصیده

دیگری در همان صفحه بیت ۱۲ مراجعه شود. یادآوری
می‌شود که واژه «خرم» در زبان پهلوی هم‌آوای
(Xurram) دارد.

۴۴- ص ۳۳۲، در بیت:
«از کالبد تن استخوان ماندم
امید در این تن از چه سان بندم»
قافیه این بیت، در چاپ دکتر نوریان «ار به جان»
است ولی آقای شمیسا، ضبط دوم رشید یاسمی را
رجحان نهاده‌اند.

افزوده می‌شود: سخن بر سر این نیست که با
انتخاب این قافیه (= از چه سان) از قوت و زیبایی بیت
کاسته شده، بلکه سؤال این بنده از استاد محترم سبک
نظم و نثر این است که آیا ترکیب «از چه سان» در نظم و
نثر قدما به کار رفته؟

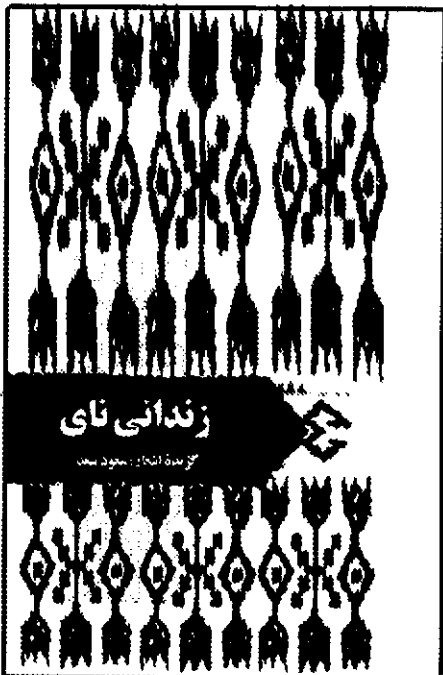
۴۵- ص ۳۳۶، درباره بیت:
«پست می‌بینم از همه کیهان
چون هما سایه افکند به سرم؟»
نوشته‌اند: «از» گاهی در قلم «را» مفعولی است.
پست می‌بینیم همه کیهان.

افزوده می‌شود: شاعر در دو بیت پیش گفته بود:
از بلندی حصن و بندی کوه

از زمین گشت منقطع نظرم
یعنی زمین را نمی‌بینم و در این بیت می‌گوید: همه
جهان را پست می‌بینم؟! در گزیده‌ای که اخیراً آقای دکتر
نوریان منتشر کرده، به جای «پست»، «پشت»
آورده‌اند. ۲۶ و بیت با این تغییر، معنی صحیحی می‌یابد.
ثانیاً معنی و مضمون این بیت در دیوان مسعود سعد،
تکرار شده به این دو بیت توجه شود، درباره بلندی
زندان خود.

همی تا کیم کرد باید نگاه
به پشت و برخش غلیواژ و رنگ
(ص ۴۲۲)

9



چون پشت بینم از همه مرغان برین حصار
ممکن بود که سایه کند بر سرم همای
(ص ۲۴۸: زندانی نای)

۴۶- ص ۳۴۰، در معنی بیت:

«چون مشرف است همت بر رازم

نفسم غمی نگردد از آزم»
نوشته‌اند: «چون همت ناظر و مراقب درونم است، آرم برای نفسم ضرری ندارد بلکه مفید است.»
افزوده می‌شود: از چگونه می‌تواند مفید باشد؟ آیا شاعر نمی‌گوید: نفس من از آن ناراحت نمی‌شود؟
۴۷- ص ۳۴۱، در معنی بیت:
«روی سفر نبینم و از دانش

گه در حجاز و گاه در اهوآم»
نوشته‌اند: «شهرت من در جهان پیچیده است.»
افزوده می‌شود: به نظر می‌رسد، غرض شاعر این بوده که من به جهت این که صاحب علم و دانشم اگر چه سفر نمی‌کنم همه جای عالم در پیش نظرم است، علمم بر شناخت هر مکانی اشراف دارد.

۴۸- ص ۳۳۸، در زیر واژه «مرسوم» نوشته‌اند:
«... شاعر مرسوم را با سال و ادرار (مواجب، حقوق) را با روز آورده است، سعدی هم ادرار را با روز آورده است.»
«مرا در نظامیه ادرار بود

که هر روز تدریس و تکرار بود»
و در زیر آن، افاده فرموده‌اند که: «در برخی از نسخ بوستان به جای هر روز، شب و روز است.»
افزافه می‌شود: مصراع دوم بیت شاهد، در بوستان چاپ یوسفی، خزائلی، فروغی به صورت مشهور «شب و روز، تلقین و تکرار بود» آمده و شادروان دکتر یوسفی، از ده نسخه‌ای که مأخذ تصحیحش بوده چنان صورتی ندیده است و گرنه در شرح نسخه بدل‌های ابیات متذکر می‌شد.

۴۹- ص ۳۴۰، در معنی بیت:

«گرنه به ثنای او گشایم لب

بسته است میان به بند زتارم»
نوشته‌اند: «اگر مداح او نباشم، ترسا باشم.»
می‌افزاییم: مسعود سعد «زتار بر میان بستن» را بیشتر برای هندوان و مشرکان آورده^{۲۷} و با توجه به بیت پیش، در همین قصیده، که «در هستی ایزد است انکارم» اگر مشرک یا ملحد معنی می‌کردند، صحیح‌تر از «ترسا» بود.

۵۰- ص ۳۴۱، در معنی بیت:

«یادم به نظم و نثر و نه نقامم

مُشکم به خُلق وجود و نه غمّازم»
نوشته‌اند: «در ایجاد نظم و نثر چون یاد سریع هستم اما نقام (سخن‌چین) تیستم باد از آنجا که بوی مشک قافله‌ها را به اطلاع دزدان می‌رساند نقام است...»

افزوده می‌شود: سخن بر سر این نیست که آیا باد بوی مشک قافله‌ها یا صدای زنگوله‌های چهارپایان؟ یا سخن اهل کاروان؟ را به گوش راهزنان می‌رسانده،

به ویژه که همه قافله‌ها مشک با خود نداشته‌اند. بلکه باید توجه کرد، که یکی از معانی «باد» نسیم و بوی خوش است (= فرهنگ تاریخی زبان فارسی) و با توجه به مصراع دوم و واژه مشک، این معنی صحیح‌تر می‌نماید.

۵۱- ص ۳۴۲، در معنی بیت:

«چون تافتۀ پرنیانم ایراک

بیچاره‌تر از نقش پرنیانم»
نوشته: «تافتۀ پیچیده، تاب داده» بافته (به نقل از فرهنگ معین)، نقش پرنیان: پرنیان حریرمنقش است.»

افزوده می‌شود: بسیار به جا بود اگر استاد آن بیت را با توجه به این بیت که در پایین صفحه ۲۲۶ گزیده خود آورده‌اند، معنی می‌کردند که:

چون تار پرنیان تنم از لاغری و من

مانم همی به صورت بی جان پرنیان
تا «نقش پرنیان» را «صورت انسان یا شیر و پلنگ که بر حریر بافته شده» می‌گفتند.

۵۲- ص ۳۴۳، در معنی بیت:

«در معرکه روزگار دونم

با هرچه همی آورد توانم»
نوشته‌اند: «هرچند در جدال روزگار پست و خوارم اما از عهده آنچه می‌کند برمی‌آیم.»

افزوده می‌شود: تضادی در معنی به نظر می‌رسد. اما اگر «دون» را صفت روزگار می‌دانستند - که چنین است - معنی خالی از اشکال بود.

۵۳- ص ۳۴۳، در معنی بیت:

«با مفخر آزادگان به خوانم

با رتبت آزادگان بیانم»
آورده‌اند: «در این بیت علت خرمی و شادمانی را توضیح می‌دهد که در زندان بر سفره ممدوح است (ممدوح خرج او را می‌دهد) و با او در شعر سخن می‌گوید.»

افزوده می‌شود: خوان در این بیت، «سفره» نیست بلکه ریشه فعل «بخوانم» است. شاعر گفته: بیانم (= شمرم) را که با رتبت آزادگان است با مفخر آزادگان (ممدوح) می‌خوانم.

۵۴- ص ۳۴۷، بیت:

«با عالم پیر قمر می‌بازم

داو دو سر و سه سر همی خوانم»
به همین صورت در دیوان مسعود سعد تصحیح آقای دکتر توریان آمده ولی جناب مصحح در برگه غلطنامه‌ای که در میان اوراق کتاب گذاشته بودند صورت صحیح مصراع دوم را در آن جا به این‌گونه آورده‌اند:
«داود و سه و سه سر همی خوانم»

۵۵- ص ۳۵۱، در معنی بیت:

«بالای رتبت تو گذشته ز هر فلک

پهنای بسطت تو رسیده به هر مکان»
فقط، نوشته‌اند: بسطت: فراقی [کذا] که منظورشان

فراخی است.

اما در این بیت، پهنای بسطت (پهنای فراخی) یعنی چه؟ روشن است که بسطت در این بیت، در معنی «فضیلت» (فرهنگ معین) به کار رفته.

۵۶- ص ۳۵۲، در معنی بیت:

«در یک درم ز زندان با آهنی سه من

هرشام و چاشت باشم در یوبه دونان»
قبلاً در صفحه ۶۰ مقدمه و دگر بار در این صفحه، این بیت را شاهد نوآوری شاعر آورده و گفته‌اند: «به جای یک بدست (یک وجب) یک درم گفته است و این نوعی نوآوری است.»

افزوده می‌شود: مؤلف محترم، یک درم را یک درهم خوانده‌اند و این معنی به نظر صواب نمی‌آید. شاعر می‌گوید در یک باب زندان با آهنی سه من (زنجیر) به سر می‌برم. چه گونه در یک درهم زمین با آهنی سه من، همخوانی دارد؟!

۵۷- ص ۳۵۸، درباره بیت:

«مرا بیافت چو یک قطره خون جوشان دل

مرا بیافت چو یک تار موی نالان، تن»
نوشته‌اند: «خون: بعد از آن باید مکث کرد و لذا نون خون برخلاف قاعده زاید بر وزن آمده است.» نمی‌دانم، استاد چه گونه بیت را خوانده‌اند که مرتکب چنین نظر ناصوابی شده‌اند؟ چه حتماً باید حرف نون با کسره خوانده شود.

۵۸- ص ۳۶۱، در معنی بیت:

«تو ناامید گشتی از عمر خویشتن

تومید شد به هر جا از تو عُفات تو»
نوشته‌اند: عُفات: جمع عافی: آمرزنده، بخشنده.
افزوده می‌شود: با این معنی، چه گونه می‌شود معنی صحیحی از بیت دریافت؟ یکی از معانی عافی: «خواهنده رزق از مردم» (= منتهی‌الادب) است و این معنی منظور شاعر بوده است.

۵۹- ص ۳۶۶، در معنی بیت:

«آرد هوای نای مرا ناله‌های زار

جز ناله‌های زار چه آرد هوای نای؟»
نوشته‌اند: «هوای نای: هوای زندان نای و ایهام دارد به دمی که در نی دمیده می‌شود در مصراع دوم اسلوب‌الحکیم است زیرا مراد از هوای نای دمی است که در نی دمیده شده نه هوای زندان نامی که در مصراع اول گفته شده است...»

افزوده می‌شود: یکی از معانی هوا که امروز در زبان ما از رواج افتاده و حتی از بسیاری فرهنگ‌ها فوت شده «نغمه و آهنگ» بوده است. البته این لغت، در این معنی، هنوز در لهجه مردم بخارا - از شهرهای جمهوری ازبکستان - کاربرد دارد. به این جمله توجه شود:

«دایره دست‌ها، در پیش خود یک رویمال (= دستمال، حوله) پهن کرده بودند، دایره‌ها را هم با هوای مخصوص می‌نواختند.^{۲۸} شاهد دیگر از خود شاعر، مسعود سعد در بیت نخست یک رباعی می‌گوید:

«ای نای، هوا بریدم از نای دمی
 او را دم گرم بوده تو سرد دمی»
 (ص ۱۰۶۰)
 در این بیت حافظ هم، «هوا» موهم چنین معنی
 هست:

چه ساز بود که در پرده می زد آن مطرب
 که رفت عمر و دماغم هنوز پر ز هواس
 ثانیاً «دمی» که در نی دمیده می شود «جز از نغمه و
 آهنگی است که از آن شنیده می شود، پس چه گونه
 «ناله های زار» در شخص پدید می آورد؟!
 ۶۰- ص ۳۶۷، درباره بیت:

«بر من سخن نبست نیند دلی سخن
 چون یک سخن نبوش نباشد سخن سرای»
 نوشته اند: «نبست، نبندد [یا نشانه منفی] مطابق
 یاسمی، در نوریان: بیست، ببندد، آن گاه معنی کرده اند:
 طبع شعریم بسته نشد، آری درست است زیرا، هنگامی
 که مستمع نباشد شعر نمی بندد (نمی آفریند) بستن
 اول به معنی منسد شدن و بستن دوم به معنی آفریدن»
 افزوده می شود: متأسفانه تعبیرات و توجیهاتی که
 برای رجحان تصحیح یاسمی بر دکتر نوریان ارائه
 داشته اند محکم نیست. مثلاً عبارات «طبع شعریم بسته
 نشد»؟! یا «بستن به معنی آفریدن» متکی به هیچ
 فرهنگ و مأخذی نیست، به ویژه که در شعر شاعر،
 «سخن گشادن» را به معنی «سرودن یا سخن گفتن»
 می یابیم و «سخن گشادن» دقیقاً در برابر «سخن
 بستن» قرار می گیرد. به بیت شاهد زیر توجه شود:

از دلم ترجمان شده کلکی
 چون زبانم همی گشاده سخن
 (ص ۶۲۶)

۶۱- ص ۳۶۹، در معنی بیت:
 «ای تیغ اگر نیام به حبلت نخواستی
 در دژ که بی برهنه چون سوزن چگونه ای»
 مؤلف محترم درکه را (با فتح «د») و سکون «ر») خوانده اند و آن را به معنی طبقه «دو زخ»^{۲۹} و «نشیب» و
 «عقب» و «فرورفتن» آورده اند.

آقای دکتر نوریان آن را (= درکه) را (به کسر «د») و
 سکون «ر») خوانده اند و آن را به معنی «حلقه زه کمان»
 آورده اند. در منتهی الادب هم «درکه» به معنی «حلقه
 زه» آمده است و به نظر می رسد، معنی حلقه زه کمان و
 تلفظ درکه (با کسر دال) صحیح تر است، چه شاعر، خود
 را به سوزن لاغری تشبیه کرده و دخمه زندان را از
 نظر تنگی به حلقه زه کمان،

۶۲- ص ۳۷۹، درباره بیت:
 «ز سستی مرا آن پدید آمده است
 در این مه که هرگز در آن مه نبود»
 نوشته اند: «در این مه: دوران پیری؛ در آن مه: دوران
 جوانی»

افزوده می شود: چرا دوره پیری و یا دوران جوانی؟
 سخن از رنج و ناتوانی پیری است که شدت ضعف در هر

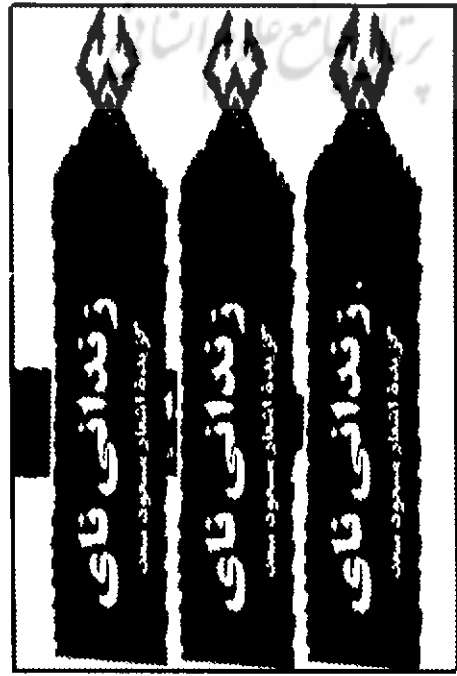
ماهی نسبت به ماه قبل در افزون است. در قابوس نامه
 آمده: «مردم تا سی و چهار ساله هر روز بر زیادت باشد
 به قوت و ترکیب و پس از سی و چهار ساله تا به چهل
 سال همچنان بیاید زیادت و نقصان نکند... و از چهل
 سالگی تا پنجاه سال هر سالی در خویشتن نقصانی
 بیند که پار ندیده باشد و از پنجاه سال تا به شصت سال
 هر ماه در خویشتن نقصانی بیند که در ماه دیگر ندیده
 باشد و از شصت سال تا هفتاد سال هر هفته در
 خویشتن نقصانی بیند که در هفته دیگر ندیده باشد و از
 هفتاد سال تا هشتاد سال هر روز در خود نقصانی بیند
 که دی ندیده باشد و اگر از هشتاد برگردد هر ساعتی
 دردی و رنجی بیند که در ساعت دیگر ندیده باشد...»^{۳۰}
 ۶۳- ص ۳۸۰، در معنی بیت:

«به شاه ار مرا دشمن اندر سپرد
 نکو دید خود را و ابله نبود»
 نوشته اند: اگر دشمن مرا به شاه سپرد تا به او
 شکایت کنم...»

به نظر می رسد فعل «اندر سپرد» در این بیت در
 معنی «در سپرد» یعنی «هلاک کرد»، «گرفتار رنج و خشم
 او کرد» است. ابیات بعد مؤید این مفهوم است.
 ۶۴- ص ۳۸۲، در معنی بیت:

«ای رونی بی که طرفه بغداد تو
 دارد نشستگاه تو بغداد من»
 نوشته اند: ای رونی بی که تو طرفه بغداد هستی،
 هوش و حواسم (بغداد) میل نشستگاه تو را دارد.
 البته در مصراع نخست بین بغداد و تو نشانه
 ویرگول (،) نهاده اند.

افزوده می شود: منظور مسعود سعد، در این بیت
 چنین است که: ای ابوالفرج شعر تو همان طرفه بغداد
 (تحفه ای که از جانب بغداد می رسد) است و هر جا که تو
 باشی، آن جا چون بغداد آباد و پررونق است. چند نکته
 کلی درباره کتاب «زندانی نای».



الف: تکرارها، جای آن است که جناب مؤلف در
 چاپ های بعدی به بعضی مطالب کتاب، با نگاهی از سر
 ایجاز و اختصار بنگرند، برخی از مطالب تکراری در ذیل
 معرفی می شود.

۱- درباره بیت «لقب نهادم از این روی فصل...» که
 در صفحات ۶۲ و ۳۲۱ بحث کرده اند.

۲- درباره بیت «هفت سالم بکوفت...» که در
 حاشیه ص ۱۴ و ۱۰۸ توضیح داده اند و در صفحه ۱۲۰
 خلاف نظر خود را برگزیده اند.

۳- درباره بیت «بر من سخن نیست» که در
 صفحات ۵۵ و ۳۶۷ سخن گفته اند.

۴- درباره «نظر» (اصطلاح نجومی) در صفحات
 ۳۱۶ و ۳۳۸.

۵- درباره دلایل خروج شعر از زندان در صفحات
 ۲۰ و ۱۳۶ سخن گفته اند.

۶- درباره «بوالفرج» در صص ۷۵ و ۱۳۸ و ۱۰۱ و
 ۱۳۹ با شواهد مکرر بحث کرده اند و «هم افزون آید اگر
 چنان که باید بشمری».

ب: تکیه جناب استاد بر بیان صنایع لفظی و معنوی
 است یا به گفته خودشان «بر چه گونه گفتن» است، چنان
 که می توان، این کتاب را به عنوان کتاب کمک آموزشی
 آن صنایع به دانش آموز یا دانشجوی معرفی کرد، اما
 برآستی مسعود سعد، به ویژه در حبسیات، که راز
 ماندگاری نام و مقام او در شعر و ادب فارسی در آنهاست
 چنین هدفی داشته است؟ گمان ندارم، شاید مصداقی
 گویاتر از حبسیه های مسعود سعد برای این بیت شاعر
 معاصر «فریدون مشیری» در همه گستره شعر فارسی
 وجود نداشته باشد که می گوید:

«اول هر مصرعی یک قطره اشک
 آخر هر جمله ای یک شعله آه»

مگر نه این که همین حبسیه های او مایه مزیت وی
 بر شاعران معاصرش چون امیر معزی و عثمان مختاری
 و ابوالفرج رونی و دیگران شده و اگر پرداختن به ظاهر
 شعر و آراستن آن با صنایع بدیعی و بیانی شرط
 ماندگاری شاعر می شد چه بسا «ناظمانی» که با «حرف
 مفت» خود «مقبول طبع مردم» قرار گرفته بودند. در
 صورتی که این نخستین شاعر پارسی گوی هندوستان
 از بعد حیات خویش، تا به امروز تقریباً مورد توجه اغلب
 شاعران قرار گرفته است. از شاعران قصیده سرایی چون
 ملک الشعراء بهار که فراوان از او تقلید کرده یا مضمون
 وام گرفته سخن نمی گویم. حتی شاعر غزل سرایی چون
 «رهی معیری» به این گوینده توجه داشته است، شاهد
 مثال را:

۱- مسعود سعد گفته:

نخفته ام همه شب دوش و بوده ام تالان
 خیال دوست گواه من است و نجم پرن

و رهی معیری گفته:

عمری ز مهرت ای مه، شب تا سحر نخفتم
 دعوی ز دیده من و ز اختران گواهی

۳۱

۲- مسعود سعد گفته: (در وصف آینه)

چون هوا روشن و به اندک دم

پر شود روی او ز تیره سحاب
و رهی به شیوه سبک هندی سروده:

از نگاهی، می‌نشیند بر دل نازک غبار

خاطر آینه را، آهی مکنز می‌کند ۳۲

ج: مؤلف محترم کتاب زندانی نای در دو سه جای
گزیده خویش، صورت ضبط بعضی ابیات را به استناد
این که در حدائق السحر رشید وطواط آمده و نسخه
حدائق السحر اقدم از نسخ دیوان مسعود سعد که در
اختیار مصححان بوده رجحان نهاده و آن را در کتاب
خویش آورده‌اند.

به گفته شادروان استاد زرین کوب «... رشیدالدین
وطواط به متنی و ابونواس و بحتری اعتقاد تمام
می‌ورزیده و از شاعران پارسی‌گوی، عنصری و
مسعود سعد و معزی و فرخی را زیادتر از دیگران در نظر
داشته است.» ۳۳

قبلاً در میحث اشعار عربی مسعود سعد که از
حدائق السحر نقل کرده بودند و به صورت تغییر یافته
یک بیت آن با آنچه در کتاب سبحة المرحان آمده، اشاره
شد. اتفاقاً بیت دیگری از همان ابیات عربی مسعود سعد
که شاهد مثال مؤلف حدائق السحر واقع شده یعنی بیت:
«اری ذنب السرحان فی الجو ساطعاً

فهل ممکن ان الغزاة تطلع»

را پیش نظر بیاوریم. آخرین کلمه مصراع اول

(=عروض) آن در سبحة المرحان:

به جای «ساطعاً»، «طالعاً» آمده و اگر به شیوه نقد و
گزینش استاد شمیسا دلیل بیاوریم باید «طالعاً» را به
سبب جناس اشتقاق با «تطلع» بهتر و ارجح بدانیم.

یا این بیت معروف ابونصر شادی را رشید وطواط به
صورت زیر آورده:

دانش و آزادی و دین و مروت

این همه را خادم درم نتوان کرد ۳۴

در حالی که مرحوم دهخدا، در «امثال و حکم»،

مصراع دوم را به صورت «این همه را بنده درم نتوان
کرد» نقل کرده است.

و نیز بییتی از عنصری، در حدائق السحر نقل شده که
در دیوان عنصری به گونه دیگری آمده و مصحح دانشور
دیوان عنصری، آنچه رشید وطواط آورده، در حاشیه
صفحه متذکر شده‌اند. ۳۵ با توجه به این موارد آیا
می‌توان، این بیت مسعود سعد:

«ای سرد و گرم دهر کشیده

شیرین و تلخ دهر چشیده»

را به استناد نقل مؤلف حدائق السحر به صورت «ای
سرد و گرم چرخ کشیده» در متن کتاب بیاوریم و اصح
بشناسیم؟ البته بیت به گونه‌ای که در حدائق السحر
آمده، استوارتر و زیباتر است ولی گفته شادروانان
عباس اقبال و دکتر زرین کوب بسیار معتبر است که در

مقدمه حدائق السحر و نقد ادبی نوشته‌اند: «رشید وطواط
در نقد شعر و ادب، بسیار تواناست» و به همین دلیل، با
تغییر بعضی از کلمات یا نقل آن از حافظه، در تحریف
اشعار دیگران کوشیده است.

پاورقی‌ها:

۱ - و جالب توجه این که، حتی یک مورد هم به اصطلاح
«موقوف المعانی» که بسیار مورد توجه شاعر بوده و شواهد بسیاری
در دیوانش آمده اشاره نکرده‌اند.

۲ - ترکیباتی چون: «کوهسار بی‌فریاد» ص ۱۵ - در طربناک
میزبانی بخت، در زیانکار خشک‌سال نیاز/ ص ۱۳۲ - شعر هامون
نورد کوه گذار / ص ۲۶۱ - خشک‌سال بخل / ص ۳۳۴ - فلک هجر
جوی سفله / ص ۸۵۸ - ابر زمین نگار / ص ۸۵۳ - باران
زمین نگار / ص ۸۸۲ - این ناله سربسته بیدل / ص ۹۹۰ - به نقل
از دیوان مسعود سعد به تصحیح دکتر نوریان.

۳ - به نقل از کتاب کوهسار بی‌فریاد دکتر مهدی نوریان،
ص ۱۹۴، چاپ اول ۱۳۵۷.

۴ - مجله نشر دانش، سال ششم، شماره دوم، بهمن و
اسفند ۱۳۶۴، ص ۴۴.

۵ - به نقل از کتاب خراسان بزرگ تألیف دکتر احمد
رنجبر، انتشارات امیرکبیر تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۱۷ و ۲۰۵.

۶ - از کوهسار بی‌فریاد، ص ۲۲.

۷ - مجله نشر دانش، سال هشتم، شماره اول، ص ۲۹.
اذعان می‌کنم که پس از چاپ آن نقد در نشر دانش، وقتی برای
اولین بار، خدمت استاد دکتر نوریان رسیدم - در دانشگاه اصفهان -
تا از نظریاتشان درباره موارد آن نوشته آگاه شوم. ایشان، دیوان
اشعار مسعود سعد، دست‌نویس خودشان را در مقابلم گشودند و
همین قصیده و قسمت مذکور آن و بعضی اغلاط جایی دیگر را
نشانم دادند، یعنی ببین که در چاپخانه این پریشانی‌ها صورت
گرفته است و حتی یادآور شدند که نسخه‌های دیگر این
دست‌نویس در محفظه پایان‌نامه‌های دکتری دانشگاه تهران -
دانشکده ادبیات - موجود و در دسترس هر اهل تحقیق است.

۸ - پیشاهنگان شعر فارسی، دکتر دبیر سیاقی، ص ۴،
تصحیح قیاسی استاد دهخدا، «تا نه بچه‌اش برد به مهمانا».

۹ - مأخذ پیشین، ص ۴۰.

۱۰ - دیوان منوچهری دامغانی، دکتر دبیر سیاقی، ص
۶۲، زوار.

۱۱ - شادروان دکتر ضیاءالدین سجادی تحقیق دراز دامن و
ارزشمندی درباره داستان این شعر (عقاب مغرور) با نقل قولهایی از
مرحومان دهخدا و مجتبی مینوی آورده‌اند و حتی شاهدهی از دیوان
خاقانی ذکر کرده‌اند لیکن به شعر مسعود سعد اشاره‌ای نشده است.
(ر. ک: اشعار معروف، از ص ۱۱۰ تا ۱۱۶، ۱۳۷۴، پازنگ، چاپ
اول).

۱۲ - که اتفاقاً آقای دکتر نوریان در مقاله «مسعود سعد و گناه
آزادگی» - فصل‌نامه هستی - بنا بر جهتی به آن استناد کرده‌اند و
آورده‌اند و آقای دکتر شمیسا از آن بهره برده‌اند.

۱۳ - تاریخ بیهقی، ص ۷۸۹ با توجه به مأخذ پیشین.

۱۴ - خیره بصر: بی‌پروا، فرهنگ نفیسی.

۱۵ - دیوان مسعود سعد، دکتر نوریان، رباعی ۱۹۷، ص
۱۰۱۹.

۱۶ - بیت ۹۶ از قصیده ۱۴۰ مأخذ پیشین.

۱۷ - سخن و سخنوران، ص ۲۱۰، چاپ دوم ۱۳۵۰.

به عقیده نگارنده صورت صحیح این بیت باید چنین باشد:

«ثق بالحسام فعهده... و اربک و قل...» و کلمه «حساب»
احتمالاً یک غلط مطبعی است چون مضمون این بیت به وفور در
اشعار مسعود سعد آمده مثلاً:

تو آبدار و رخس جهاندار تابدار

ای آبدار نصرت آن تابدار کن

ای بی‌قرار در کف شه بی‌قرار باش

اطراف را قرار ده و با قرار کن

(ص ۶۱۶)

و ایضاً ص ۴۴ ب ۳۱ / و ص ۱۴۸ ب ۳۰.

۱۸ - هوای تازه، «شعری که زندگی است».

۱۹ - اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی،

تألیف دکتر حسن انوری، ص ۲۵۵، طهوری.

۲۰ - ج ۴، ص ۱۷۱۶ زیر بیت:

مبادا که در دهر دیر ایستی

مصیبت بود پیری و نیستی

۲۱ - شرفنامه، ص ۴۰۷، چاپ وحید دستگردی.

۲۲ - کلیله و دمنه، حاشیه ص ۸۲.

۲۳ - خراسان بزرگ، تألیف دکتر احمد رنجبر، ص ۲۲۳،

چاپ اول، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۲۴ - گزیده سیاست‌نامه، جعفر شعار، ص ۳۴۰، مجموعه

ادب فارسی ۱۳۶۵.

۲۵ - دو قرن سکوت، دکتر زرین کوب، ص ۲۵۶، چاپ

پنجم، ۱۳۵۵.

۲۶ - از کوهسار بی‌فریاد، ص ۹۴.

۲۷ - به این شواهد توجه شود:

(۱) کدام رای‌شناسی که نه ز هیبت تو

کمند تافته شد بر میان او زنار

(ص ۲۱۶)

(۲) برهمنی که به زنار بود نازش او

ز بیم تیغ تو می‌بگسلد زنار

(ص ۲۱۷)

(۳) بدر کفر پیرهن در بر

بگسلد شرک از میان زنار

(ص ۲۸۶)

۲۸ - یادداشت‌ها، دوره کامل پنج جلدی به قلم صدرالدین

عینی، به کوشش سعیدی سیرجانی، ص ۴۰۶، آگاه.

۲۹ - احتمالاً مأخذشان در بیان این معنی گزیده «مسعود سعد

سلمان» مربوط به دانشگاه پیام نور - یکی از ضعیف‌ترین

گزیده‌هایی که تاکنون از دیوان اشعار این شاعر محنت کشیده

فراهم آمده - بوده است. گزیده‌پرداز دیگر اشعار مسعود سعد با

تغییر متن «درکه» به «درداکه» (!) خود را راحت کرده است.

۳۰ - تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۶۱ از انتشارات

علمی و فرهنگی - چاپ چهارم.

۳۱ - سایه عمر، ص ۳۵، بهمن ۱۳۴۳.

۳۲ - مأخذ بالا، ص ۱۹۴.

۳۳ - نقد ادبی، ج ۱، چاپ سوم، امیرکبیر.

۳۴ - حدائق السحر، ص ۸۲.

۳۵ - دیوان عنصری بلخی به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی،

ص ۲۷، حاشیه انتشارات سنایی.

۳۶ - به ویژه وقتی می‌بینیم این شاعر، در جای دیگری «سرد

و گرم» را با «دهر» آورده:

از حفظ و عون یزدان در سرد و گرم دهر

بر شخص عالی تو شمار و دثار باد

(ص ۱۲۷)